

چالش های نظری ایدئولوژی های سیاسی: مطالعه موردی ایران

فردین قریشی *

استادیار علوم سیاسی دانشگاه تبریز

(تاریخ دریافت: ۱۴/۱۰/۵ - تاریخ تصویب: ۱۵/۱/۲۲)

چکیده:

این مقاله با هدف تحریر شرایط تکوین چالش های نظری متداول ایدئولوژی های سیاسی و بررسی راه کارهای غلبه بر آنها، چند ایده اصلی را به بحث نهاده است:

(۱) ایدئولوژی های سیاسی به لحاظ تحول اجتناب ناپذیر مبانی انگیزشی و شناختی آنها، نیازمند تحول هستند و در صورت عدم تحول و یا تحول نامناسب به دگماتیسم و یا بیگانگی نظری تبدیل می شوند.

(۲) پیدایش دگماتیسم و بیگانگی نظری در میان حاملان یک ایدئولوژی سیاسی، حاصل عملکرد پنج متغیر (۱) ورود جزم اندیشان و بیگانه اندیشان به صف حاملان یک ایدئولوژی (۲) تأثیر مناسبات قدرت (۳) محدودیت ارتباطات (۴) عقل گریزی و (۵) گرایش ذهنی به حفظ ثبات است.

(۳) راهکار مقابله با دگماتیسم و بیگانگی نظری در سطح فردی و گروهی مقابله با پنج متغیر فوق الذکر و در سطح حاکمیت سیاسی گسترش مناسبات مردمسالارانه است.

برای بررسی تجربی ایده های فوق الذکر، ایدئولوژی انقلاب اسلامی ایران نمونه تحقیقاتی این مقاله بوده است.

واژگان کلیدی:

ایدئولوژی - دگماتیسم - بیگانگی نظری - جامعه شناسی معرفت

Email: ghoreishi3583@yahoo.com

* فاکس: ۰۴۱۱-۳۳۵۶۰۱۳

از این نویسنده تاکنون مقالات زیر در همین مجله منتشر شده است:
«تاملاتی پیرامون اندیشه ورزی معاصر مسلمین: بحران عقلانیت»، سال ۳۷، شماره ۱، سال ۸۶ - «مبانی معرفت شناسانه اصلاح طلبی دینی: تحریر چالش های نظری و بسط پاسخ های نظریه»، سال ۳۸، شماره ۱، بهار ۸۷.

مقدمه

ایدئولوژی همواره در پرتگاه سقوط در دامن دگماتیسم و بیگانگی نظری قرار داشته است. چنانکه حتی عده‌ای این هر سه مفهوم را عملاً واجد یک معنا تلقی کرده‌اند. اما این مقاله بر این فرض استوار است که دگماتیسم و بیگانگی نظری از جمله چالش‌های نظری مختلف هستند که ایدئولوژی را باید در برابر آنها مقاوم ساخت. با همین فرض، هدف این مقاله تحریر دو چالش دگماتیسم و بیگانگی نظری در برابر ایدئولوژی‌های سیاسی و تأمل در عوامل پیدایش این چالش و ساز و کارهای مقابله با آنهاست. از این رو سؤالاتی که در پی یافتن پاسخ آنها خواهیم بود عبارتند از:

- ۱) نسبت ایدئولوژی‌های سیاسی با پدیده‌های جزم‌اندیشی و بیگانگی چیست؟
- ۲) در صورت راهیابی عارضه‌های جزم‌اندیشی و بیگانگی به سازواره ایدئولوژی‌های سیاسی، عوامل این عارضه‌ها را در چه مؤلفه‌هایی می‌توان مشاهده کرد؟
- ۳) راه پیراستن ایدئولوژی‌های سیاسی از صور مختلف دگماتیسم و بیگانگی نظری کدام است؟

مطالب این مقاله را در دو بخش از هم تفکیک کرده‌ایم. در بخش اول، که تحت عنوان «نسبت ایدئولوژی، دگماتیسم و بیگانگی نظری» فراهم آمده است، برای سنجش نسبت ایدئولوژی‌های سیاسی با پدیده‌های جزم‌اندیشی و بیگانگی نظری بحث را در دو سطح نظری و مطالعه موردی پیش برده‌ایم. در بخش دوم نیز که ذیل عنوان «عوامل دگماتیسم و بیگانگی نظری و راه‌کارهای مقابله با آنها» تنظیم شده است، با ارائه یک سلسله تمهیدات نظری و مطالعات موردی سعی کرده‌ایم به سؤالات متناظر با این بخش نیز پاسخ دهیم. شایان ذکر است که برای انجام مطالعات موردی این مقاله، مباحث ارائه شده متمرکز بر بررسی "ایدئولوژی انقلاب اسلامی ایران" است.

۱- نسبت ایدئولوژی، دگماتیسم و بیگانگی نظری

چنانکه اشاره شد برای تعیین نسبت ایدئولوژی‌های سیاسی با پدیده‌های دگماتیسم و بیگانگی نظری مناسب است، ابتدا بحث در سطح تئوریک تجزیه و تحلیل شود و سپس یافته‌های این بحث تئوریک برای تحلیل وضعیت ایدئولوژی انقلاب اسلامی ایران به کار گرفته شود. در این قسمت از چنین‌الگویی پیروی خواهیم کرد.

الف - چشم انداز تئوریک

برای تسهیل بحث، بررسی جداگانه نسبت ایدئولوژی با هر یک از عارضه‌های دگماتیسم و بیگانگی مناسب به نظر می‌رسد.

(۱) نسبت ایدئولوژی و دگماتیسم:

در یک سطح بسیار کلی می‌توان گفت یک ایدئولوژی زمانی به دگماتیسم تبدیل می‌شود که مبانی و زیرساخت‌های انگیزشی و شناختی آن با گذشت زمان و تغییر "موقعیت تاریخی" تحول می‌پذیرد ولی خود ایدئولوژی به جای تحول به تصلب کشیده می‌شود. دفاع از این مدعا مستلزم ارائه پاسخ به دو پرسش اساسی است: پرسش اول این است که منظور از مبانی و زیرساخت‌های انگیزشی و شناختی یک ایدئولوژی چیست؟ و پرسش دوم اینکه ساز و کار ارتباط میان تحول در این مبانی و تبدیل ایدئولوژی به دگماتیسم چگونه است؟

در پاسخ سؤال اول باید گفت جوامع مختلف بشری در موقعیت‌های تاریخی مختلف با مسائل، مشکلات، فرصت‌ها و تهدیدات مختلف مواجه می‌شوند، این شرایط را می‌توان در دو سطح نظری و عملی مشاهده کرد. در میان واکنش‌های مختلف که در برابر این شرایط ایجاد می‌شود، واکنش اندیشمندان هر جامعه نیز جالب توجه است. آنها سعی می‌کنند برای بهترین نوع مواجهه با شرایط مزبور تأمل و اندیشه‌پردازی کنند. به همین لحاظ، می‌توان از شرایط نظری و عملی مزبور به عنوان مبانی انگیزشی تولید یک سلسله اندیشه‌ها یاد کرد. اما در این میان واقعیت و صحت اندیشه‌های تولید شده با سطح و مرتبه شناخت بشر و میزان معلومات او ارتباط تنگاتنگ دارد. بر همین اساس نیز می‌توان از این متغیر با عنوان مبانی شناختی اندیشه‌های تولید شده یاد کرد. پس روشن می‌شود که در پیدایش و ماهیت اندیشه‌ها دو متغیر اساسی ایفای نقش می‌کنند که یکی نوع مشکلات و دیگری سطح شناخت بشر است.

حال باید گفت در پاره‌ای اوقات برخی از اندیشه‌های عرضه شده، توسط برخی گروه‌های اجتماعی به عنوان راهنمای فهم و عمل اجتماعی پذیرفته می‌شوند. در پذیرش این ایده‌ها نیز مبانی انگیزشی و شناختی خاص ایفای نقش می‌کنند. در واقع، مبانی مزبور نزد متفکران به تولید ایده منتهی می‌شود و نزد گروه‌های اجتماعی به انتخاب و مصرف ایده می‌انجامد. به هر حال زمانی که برخی گروه‌های اجتماعی اندیشه‌های مورد بحث را در وجوه تبیینی و هنجاری آن مورد پذیرش قرار داده و در دستور کار و عمل اجتماعی خودشان قرار می‌دهند، اندیشه‌های فوق تبدیل به ایدئولوژی می‌شود. به یک عبارت بهتر، ایدئولوژی اندیشه‌ای است که در موقعیت تاریخی ویژه از سوی بخشی از نیروهای اجتماعی یک جامعه به عنوان مبنای فهم و عمل اجتماعی برگزیده شده است. از همین رو، می‌توان گفت که ایدئولوژی با توجه به

متغیرهای تأثیرگذار در اندیشه‌ها، محصول مشکلات و سطح شناخت ویژه است و اعتبار آن «به لحاظ منطقی» تا زمانی می‌باشد که این مبانی به قوت خویش باقی هستند (برای ملاحظه آرای دیگر ر.ک: مانهایم، ۱۳۵۵؛ سروش، ۱۳۷۵، الف؛ وینسنت، ۱۳۷۸؛ بشیریه، ۱۳۷۲؛ اخوان مفرد، ۱۳۸۱؛ افتخاری، ۱۳۷۰؛ رضوی، ۱۳۷۱؛ اسپریگنز، ۱۳۷۷؛ همیلتون، ۱۳۸۱؛ گلوور و همکاران، ۱۳۸۳ و علیزاده و همکاران، ۱۳۸۵).

حال به پرسش دوم یعنی چگونگی ارتباط تحول در مبانی فوق‌الذکر با تبدیل ایدئولوژی به دگماتیسم می‌رسیم. در این زمینه باید گفت چنانکه اشاره کردیم مشکلات نظری و عملی و همچنین سطح شناخت بشر تحت تأثیر عوامل مختلف دچار دگرگونی می‌شوند. بویژه در دوران معاصر این دگرگونی سریع و گسترده است. دگرگونی مزبور شرایطی ایجاد می‌کند که لزوماً با شرایط قبلی همسان نیست. از همین رو، اندیشه‌های موجود برای رویارویی با وضعیت جدید دچار ناکارآمدی می‌شوند. در این شرایط بخشی از متفکران جامعه به خلق اندیشه‌های جدید پرداخته و یا افکار موجود را جرح و تعدیل می‌کنند. اقتضای منطقی این تحولات عملی و نظری و یا شناختی آن است که ایدئولوژی مبتنی بر شرایط قبلی نیز تحول پذیرفته و خود را با تحولات جدید هماهنگ سازد و تناسب از دست رفته را مجدداً برقرار نماید. معنای این سخن آن است که حاملان این ایدئولوژی با عنایت به تحولات جدید باید الگوی فهم و عمل خویش را روزآمد نمایند و در واقع با پذیرش این تحولات، اندیشه‌های متناسب با آنها را از وادی اندیشه به عرصه ایدئولوژی ترجمه کنند. در صورتی که چنین کاری به انجام رسد ایدئولوژی، کارآمدی خود را در رویارویی بهینه با محیط حفظ خواهد کرد و در غیر این صورت ایدئولوژی جایگاه منطقی خود را از دست داده و به دگماتیسم تبدیل خواهد شد. در واقع جزم‌اندیشی زمانی رخ می‌نماید که عده‌ای برای مسائل و مشکلات جدید، پاسخ‌هایی ارائه می‌دهند که متعلق به گذشته و مسائل و مشکلات دیگر است و یا به مسائل و مشکلات موجود پاسخی می‌دهند که آن پاسخ با توجه به تکامل شناخت ما از مشکلات، مناسب‌ترین پاسخ نیست. در اینجا است که ایدئولوژی پیوند خود را با تحول مشکلات و تکامل شناخت از دست می‌دهد و هر چند که ممکن است کماکان همین عنوان ایدئولوژی را حفظ کند، ولی محتوای آن دگماتیسم و جزم‌اندیشی است.

با تکیه بر پاسخ‌هایی که به دو پرسش فوق‌الذکر ارائه گشت مرز ایدئولوژی و دگماتیسم روشن می‌شود.^۱ بر این اساس خاستگاه ایدئولوژی مشکلات عملی و نظری بشر و سطح شناخت او است. در حالی که خاستگاه دگماتیسم متغیرهای دیگری است که در بخش بعدی

۱. البته تعیین مرز مفاهیم فوق در عالم واقعیات به این آسانی نیست و حتی می‌توان گفت در بسیاری از افراد و گروه‌ها ممکن است رگه‌هایی از جزم‌اندیشی وجود داشته باشد. از این رو تصریح می‌کنیم که این بحث نظری بیش از آنکه برای توصیف دقیق به کار آید در خدمت تسهیل فهم است.

این مقاله مورد بررسی قرار خواهد گرفت. در حقیقت با مطالعه تاریخ ایدئولوژی‌ها می‌توان این ادعا را در خصوص خاستگاه آنها به وضوح مشاهده کرد و با لحاظ تفکیک فوق‌الذکر بین ایدئولوژی و جزم‌اندیشی از همسان‌انگاری آنها پرهیز کرد (برای ملاحظه رای متفاوت رک: سروش، ۱۳۷۵ الف).

۲) نسبت ایدئولوژی و بیگانگی:

با توجه به بحثی که در خصوص نسبت ایدئولوژی و دگماتیسم به انجام رسید، آشکار شد که عدم اعتنا به متغیر زمان و یا موقعیت تاریخی عامل اصلی تبدیل ایدئولوژی به دگماتیسم است، حال باید گفت اعتنا نکردن به متغیر فضا و یا به عبارت بهتر "موقعیت اجتماعی" نیز به بروز عارضه دیگری منتهی می‌شود که از آن در این مقاله به بیگانگی نظری یاد کرده ایم. بر این اساس در تعریف این عارضه فکری می‌توان گفت بیگانگی نظری هنگامی رخ می‌دهد که مبانی و زیرساخت‌های انگیزشی و شناختی ایدئولوژی یک گروه اجتماعی تحول می‌پذیرد ولی خود ایدئولوژی به جای تحول متناسب با مبانی انگیزشی و شناختی مزبور به پذیرش تحول منطبق با فضا و موقعیت اجتماعی دیگری کشیده می‌شود. نظر به اینکه مقصود از مبانی و انگیزشی و شناختی یک ایدئولوژی را در بحث قبلی توضیح داده ایم، آنچه در ارتباط با این تعریف نیازمند توضیح است ساز و کار تبدیل ایدئولوژی به بیگانگی نظری است. باید گفت زمانی که مشکلات نظری و عملی و همچنین سطح شناخت بشر تحت تأثیر عوامل مختلف دچار دگرگونی می‌شوند و اندیشه‌های موجود برای رویارویی با وضعیت جدید کارآمدی لازم را ندارند، در این شرایط ممکن است برخی از اندیشه‌ها و رزآن جامعه به جای خلق اندیشه‌های جدید با این فرض که برای غلبه بر مسایل و مشکلات موجود مناسب‌ترین کار، اقتباس اندیشه‌های متفکرانی است که مسائل و مشکلات مشابه داشته‌اند، به ترجمه و نشر ایده‌های اندیشمندان مزبور اقدام کنند. در همین حال، ممکن است پاره‌ای از گروه‌های اجتماعی نیز به تبعیت از اندیشه‌ها و رزآن فوق و به قصد روزآمد کردن ایدئولوژی خویش، اندیشه‌های اقتباس شده را به عنوان ایدئولوژی جدید خود برگزینند. در چنین وضعیتی هرگاه مبانی انگیزشی و شناختی اندیشه‌های اقتباس شده به نحو واقعی با مبانی انگیزشی و شناختی محرک اقتباس، مطابقت نسبتاً کاملی داشته باشد، یک تحول ایدئولوژیک مطلوب، کم هزینه و کوتاه مدتی به دست خواهد آمد. اما معمولاً به خاطر تفاوت‌های زیادی که بین جوامع مختلف و موقعیت‌های اجتماعی مختلف وجود دارد، احتمال وقوع این امر بسیار بعید است. بنابراین، آنچه به دست خواهد آمد نوعی ایدئولوژی خواهد بود که نسبتی دقیق با مسائل، مشکلات و مباحث شناختی جامعه ندارد و قادر به غلبه بر چالش‌های موجود نیست. بر پایه همین موضوع

نیز مناسب است از آن به جای اصطلاح "ایدئولوژی" به "بیگانگی نظری" تعبیر شود. به این ترتیب، بیگانگی زمانی رخ می‌نماید که عده‌ای برای مسائل و مشکلات جدید، پاسخ‌هایی ارائه می‌دهند که متعلق به مسائل و مشکلات فضا و موقعیت اجتماعی دیگری است و یا به مسائل و مشکلات موجود پاسخی می‌دهند که آن پاسخ مبتنی بر یک شناخت اقتباسی غیر متناسب است. روشن است که در اینجا نیز همانند فرایند پیدایش دگماتیسم، ایدئولوژی پیوند خود را با تحول مشکلات و تکامل شناخت از دست می‌دهد و هر چند که ممکن است کماکان همین عنوان ایدئولوژی را حفظ کند، ولی محتوای آن بیگانگی نظری است. همچنین باید گفت همانند دگماتیسم خاستگاه بیگانگی نیز با خاستگاه ایدئولوژی متفاوت است. چنانکه گفته ایم مشکلات عملی و نظری بشر و سطح شناخت او خاستگاه ایدئولوژی است. اما خاستگاه بیگانگی متغیرهای دیگری است که همراه با بحث خاستگاه دگماتیسم جز مباحث بخش دوم این تحقیق است (برای آگاهی از نظریات متفاوت رک: بشیریه، ۱۳۸۱: ۱۰۹ و شارون، ۱۳۸۵: ۲۵۰-۲۴۷)

ب - وضعیت ایدئولوژی انقلاب اسلامی ایران

برای به کارگیری مبحث تئوریک فوق‌الذکر در خصوص وضعیت ایدئولوژی انقلاب اسلامی ایران به نظر می‌رسد طرح دو پرسش اصلی مبحث مزبور در باب این موضوع خاص نقطه عزیمت مناسب باشد. بر این اساس باید پرسید مبانی و زیرساخت‌های ایدئولوژی انقلاب اسلامی ایران چه بود؟ و دیگر اینکه رابطه ایدئولوژی انقلاب اسلامی ایران با تحول در مبانی فوق‌الذکر چگونه ارزیابی می‌شود؟ پاسخ این دو پرسش نسبت ایدئولوژی انقلاب اسلامی ایران را با مقوله‌های دگماتیسم و بیگانگی نظری مشخص خواهد کرد.

در خصوص سؤال اول یعنی چیستی مبانی و زیرساخت‌های ایدئولوژی انقلاب اسلامی باید گفت به نحو منطقی قبل از دادن پاسخ به این سؤال ابتدا باید مشخص کرد که ایدئولوژی انقلاب اسلامی چه بوده است. چرا که بدون آگاهی به این امر، پرسش از مبانی این ایدئولوژی راه به جایی نخواهد برد. به عبارت دیگر، شرط فهم مبانی انگیزشی و شناختی ایدئولوژی انقلاب اسلامی، یافتن پاسخ این پرسش مقدماتی است که «عموم مردم ایران در فرایند انقلاب اسلامی چه اندیشه‌ای را به عنوان راهنمای فهم و عمل اجتماعی برگزیدند و بر بنیاد این ایدئولوژی، انقلاب اسلامی را به پیروزی رساندند؟»

روشن است که برای این پرسش در ادبیات موجود درباره انقلاب اسلامی ایران پاسخ‌های مختلف وجود دارد (رک: حاضری، ۱۳۷۷؛ اخوان مفرد، ۱۳۸۱؛ زیباکلام، ۱۳۷۵؛ Irfani، 1983؛ عمید زنجانی، ۱۳۷۵؛ محمدی، ۱۳۷۲؛ معدل، ۱۳۷۷). اما ورود به عرصه اختلاف آراء و استدلال در جهت دفاع از محوریت ایدئولوژی معین در فرصت این پژوهش نمی‌گنجد. لذا با مفروض گرفتن «قرائت انقلابی از

اسلام شیعی» به عنوان ایدئولوژی انقلاب اسلامی بحث را به سوی هدف اصلی آن سوق می‌دهیم. پس می‌توان گفت بر اساس مفروضات این پژوهش اکثریت قاطع مردم ایران در فرآیند انقلاب اسلامی «قرائت انقلابی از اسلام شیعی» را به عنوان راهنمای فهم و عمل اجتماعی خویش انتخاب کردند و انقلاب اسلامی با تکیه بر این مبنای ایدئولوژیک رشد کرد و به پیروزی رسید. اما در خصوص مبانی انگیزشی و شناختی این ایدئولوژی نکاتی را به نحو اجمال خاطرشان می‌سازیم.

در باب مبانی انگیزشی یا شرایط نظری و عملی که نهایتاً به ظهور «قرائت انقلابی از اسلام شیعی» و تبدیل آن به ایدئولوژی انقلاب اسلامی بهمن ۵۷ انجامید، باید گفت که در سال‌های منتهی به انقلاب چند پرسش اساسی ذهن اکثریت سیاسیون ایران را به خود مشغول داشته بود. این پرسش‌ها هم جنبه نظری داشتند و هم حاکی از نیازهای عملی جامعه بودند. مهم‌ترین این پرسش‌ها را به قرار زیر می‌توان خلاصه کرد:

۱) با توجه به فرایند دین‌زدایی در سیاست‌های حکام پهلوی در برابر این فرایند چه موضعی باید اتخاذ کرد؟

۲) عدالت اجتماعی به عنوان مهم‌ترین ارزش‌ها و آرمان‌های بشری (بر اساس ذهنیت آن روز جامعه) چگونه قابل تحقق است؟

۳) آزادی از چنگال استبداد و خودکامگی شاهنشاهی از چه طریقی ممکن است؟

۴) برای رهایی از سلطه استعمارگران و دستیابی به استقلال چه باید کرد؟

این پرسش‌ها در حقیقت مبانی انگیزشی مورد نیاز را برای ایدئولوژی‌های مختلف دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ فراهم می‌آوردند که از جمله این ایدئولوژی‌ها «قرائت انقلابی از اسلام شیعی» بود. اما چنانکه گفتیم برای شکل‌گیری یک اندیشه و قابلیت گسترش آن به صورت ایدئولوژی غیر از مبانی انگیزشی، مبانی دیگری نیز که از آن به مبانی شناختی تعبیر کردیم، ضرورت داشت. از همین رو، حال نوبت سخن گفتن از مبانی شناختی ایدئولوژی انقلاب اسلامی است.

باید گفت تئوری پردازان «قرائت انقلابی از اسلام شیعی» به لحاظ شناختی به شدت تحت تأثیر گفتمان مسلط روز بودند. در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ گفتمان مسلط تفکر مارکسیسم بود. این تئوری پردازان هر چند از یک سو مارکسیسم را طرد می‌کردند و اسلام را به عنوان مکتب فکری خویش پیروی می‌کردند، اما به لحاظ سیطره فکری مارکسیسم در جهان و بویژه در جهان سوم، تصور و نگرش نظریه پردازان انقلاب اسلامی نسبت به پدیده‌هایی چون طبقه، دولت، عدالت، روشنفکر، تاریخ، اقتصاد، انقلاب و حتی دین متأثر از دیدگاه‌های مارکسیستی بود و به همین لحاظ تفسیر آنها از اسلام شیعی، تفسیری چپ‌گرایانه بود (ری: بازرگان، ۱۳۷۷؛

شریعتی، ۱۳۷۵ و طالقانی، [بی تا]). اما حتی اگر تأثیر این نظریه‌پردازان از مارکسیسم را قبول نداشته باشیم، حداقل بر اساس شواهد علمی معتبر می‌توان استدلال کرد که تأثیر قاطع مارکسیسم در تبدیل اندیشه‌های این متفکران به ایدئولوژی انقلاب اسلامی قابل انکار نیست (قریشی، ۱۳۸۴). در حقیقت، ذهن نیروهای سیاسی آن دوره به شدت تحت تأثیر معیارهای مارکسیستی داوری می‌کرد و از آن جهت که «تفسیر انقلابی از اسلام شیعی» تفسیری بود که ذهنیت متمایل به مارکسیسم را جذب می‌کرد، این تفسیر از سوی اکثریت نیروهای سیاسی به عنوان ایدئولوژی (راهنمای فهم و عمل اجتماعی) انقلاب مورد پذیرش قرار گرفت و اگر این سؤال طرح شود که چرا خود مارکسیسم قادر به جذب نیروهای سیاسی نگردید، پاسخ عبارت از این است که «تفسیر انقلابی از اسلام شیعی» در حقیقت امتیاز مضاعف داشت. هم امتیازات مارکسیسم را برای عمل انقلابی داشت و هم اینکه پذیرش آن به معنای دست شستن از اعتقادات دینی نبود. بنا به مراتب فوق روشن می‌شود که در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ شمسی برابر با دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ میلادی، در سطح جهان و از جمله ایران مارکسیسم گفتمان مسلط بود و به مثابه علم و دانش سیاسی روز عمل می‌کرد. از همین رو، اکثریت نیروهای سیاسی ایران که بنا به مبانی انگیزشی خاصی در جستجوی یک ابزار فکری برای فهم و عمل اجتماعی بودند، «تفسیر انقلابی از اسلام شیعی» را به عنوان ایدئولوژی انقلاب برگزیدند. حال با روشن شدن مبانی انگیزشی و شناختی ایدئولوژی انقلاب اسلامی ایران، به نظر می‌رسد امکان بررسی نوع رابطه ایدئولوژی انقلاب اسلامی ایران با تحول احتمالی در مبانی فوق‌الذکر که در حقیقت موضوع سؤال دوم ما در این قسمت است، فراهم آمده است. اما برای درک هر چه بیشتر این موضوع لازم است همینجا اشاره اجمالی به محتوای ایدئولوژی انقلاب اسلامی نیز بنماییم و از این طریق پاسخ‌های ایدئولوژی مزبور را به نیازها و خواسته‌های نیروهای سیاسی روشن نماییم.

باید گفت «قرائت انقلابی از اسلام شیعی» در پاسخ به نخستین پرسش موجود (به ترتیب طرح در این مقاله) که ناظر بر چیستی موضع صحیح در برابر فرایند دین‌زدایی حکومت سلطنتی شاه بود، وارد ساختن دین به مدیریت اجتماعی از طریق انقلاب را توصیه می‌کرد و در واقع راه و روش تحول اجتماعی مورد نظر (روش انقلابی) در یک همسویی آشکار با گفتمان مسلط جهانی قرار داشت. اما در ارتباط با سؤال دوم یعنی چگونگی تحقق عدالت اجتماعی، «قرائت انقلابی از اسلام شیعی» دخالت دولت در معادلات اقتصادی را ضروری می‌دانست و یکی از رسالت‌های اصلی دولت را (اگر نگوییم اصلی‌ترین رسالت آن را) برقراری یک نظام عادلانه اجتماعی تلقی می‌نمود. در اینجا نیز همسویی ایدئولوژی انقلاب با مارکسیسم قابل مشاهده است و اما در پاسخ به سؤال سوم یعنی طریق آزادی از استبداد و خودکامگی ظاهراً تغییر حکومت و انتقال قدرت به انقلابیون برای پرهیز از خودکامگی کافی

تلقی می‌شد. چرا که انقلابیون دارای صفاتی بودند که بیم گرایش به خودکامگی در مورد آنها وجود نداشت. در این بخش نیز تأثیرات مارکسیسم روشن است. چرا که در مارکسیسم نیز چندان دغدغه‌ای در خصوص ضرورت محدود ساختن قدرت دولت مشاهده نمی‌شود. نهایتاً در خصوص موضوع سؤال چهارم، یعنی چگونگی رهایی از سلطه استعمارگران و دستیابی به استقلال، ایدئولوژی انقلاب بر ضرورت بازگشت به خویشتن، مبارزه با امپریالیسم و گسستن زنجیرهای وابستگی تأکید می‌کرد و اینجا نیز مثل موارد قبلی با مارکسیسم همسویی داشت.

حال چنانکه اشاره شد سؤال این است که آیا تحولی در مبانی انگیزشی ایدئولوژی انقلاب که ناظر بر سؤالات و نیازهای جامعه است و در مبانی شناختی این ایدئولوژی که ناظر بر نوع گفتمان مسلط فکری در جهان و از جمله ایران است پدیده آمده است یا خیر؟ و در صورتی که چنین تحولی به وقوع پیوسته باشد میزان همگامی و یا نوع همگامی ایدئولوژی انقلاب با این تحولات انگیزشی و شناختی تا چگونه است؟

با نگاهی به تحولات اجتماعی - سیاسی جامعه ایران پاسخ دادن به این سؤال چندان دشوار نیست. در عین حال برای حفظ منطق بحث، اشاراتی در این خصوص ضروری به نظر می‌رسد. باید گفت در بخش مبانی انگیزشی پرسش‌هایی که زاینده ایدئولوژی انقلاب اسلامی بودند حدود یک دهه بعد از پیروزی انقلاب اسلامی همچنان، پرسش‌های اصلی جامعه ما بودند، اما بعد از گذشت ده سال مزبور، سؤالات دیگری پدید آمدند که از پیدایش آنها می‌توان به ایجاد تحول در مبانی انگیزشی ایدئولوژی انقلاب اسلامی یاد کرد. در نگاه اولیه اصلی‌ترین این سؤالات را بدینسان می‌توان تلخیص نمود:

۱) حدود و ثغور «معقول» مشارکت دین در مدیریت اجتماعی - سیاسی جامعه از چه قرار است؟

۲) آزادی به عنوان مهم‌ترین ارزش‌ها و آرمان‌های بشری (بر اساس ذهنیت امروز جامعه) چگونه قابل تحقق است؟

۳) نسبت دین با ارزش‌های لیبرالیستی همچون حقوق بشر، دموکراسی، فردگرایی، کثرت‌گرایی (پلورالیسم) و... چیست؟

۴) رابطه ایران با کشورهای دیگر بر اساس چه معیاری باید تنظیم شود؟

اما در کنار پیدایش این سؤالات جدید، مبانی ایدئولوژی انقلاب اسلامی در بخش شناختی آن نیز از دهه دوم انقلاب به این سو پذیرای تحولاتی شد. این تحولات شناختی به صورت سقوط مارکسیسم و صعود لیبرالیسم در عرصه تصاحب کرسی گفتمان مسلط جهان بود. صرفنظر از عواملی که به این تحولات انجامید که بی‌تردید در رأس آنها فروپاشی اتحاد شوروی قرار داشت و صرفنظر از ارتباطی که بین تحول در مبانی شناختی و مبانی انگیزشی

وجود داشت، آنچه در بحث ما نیازمند تأکید است عبارت از دگرگونی در فضای شناخت، تغییر ذائقه ذهنی افراد و تحول در نوع نگرش جهانیان به پدیده‌های مختلف اعتباری و حقیقی است. در واقع به خاطر سیطره لیبرالیسم اولویت‌ها، ارزش‌ها، نوع نگاه افراد به ریشه مشکلات و نوع نگاه آنها به راه‌حل‌های موجود، همه و همه دستخوش دگرگونی گشت و تغییرات به عمل آمده، در ارتباط با بحث ما، دیدگاه‌های سابق در خصوص موضوعات مختلف را (که مبانی شناختی انقلاب اسلامی محسوب می‌شدند) به چالش فراخواند.

حال با توجه به اینکه تردیدی نمی‌توان داشت که مبانی انگیزشی و شناختی ایدئولوژی انقلاب دچار دگرگونی شده است، باید در این خصوص داوری کنیم که ایدئولوژی انقلاب تا چه حدی با تحولات مزبور همگام شد و بالندگی خود را با روزآمد کردن خویش محافظت کرد.

باید گفت حاملان ایدئولوژی انقلاب اسلامی بعد از گذشت دهه اول انقلاب اسلامی، زمانی که با دگرگونی در مبانی انگیزشی و شناختی این ایدئولوژی مواجه شدند به لحاظ نوع واکنش به این تحول به دو دسته تقسیم شدند:

دسته اول شامل طیفی از انقلابیون است که نه تحول در مبانی انگیزشی ایدئولوژی انقلاب را جدی می‌گیرند و نه به تحول در مبانی شناختی این ایدئولوژی اهمیت می‌دهند. این افراد که حداقل بخشی از طیف معروف به اصول‌گرایان را شامل می‌شود در مقابل چالش‌های جدید همان پاسخ‌های پیشین را می‌دهند و در فهم مسائل نیز از همان مبانی شناختی سابق استفاده می‌کنند. با در نظر گرفتن حد وسط ایده‌های این گروه می‌توان گفت آنها در زمینه پرسش از حدود و ثغور مشارکت دین در مدیریت اجتماعی - سیاسی، به نوعی به حاکمیت همه جانبه دین باور دارند، در ارتباط با نحوه تحقق آزادی به نقد آزادی روی می‌آورند و برای تحت الشعاع قرار دادن آن به ضرورت برقراری عدالت اجتماعی - اقتصادی تأکید می‌کنند، در خصوص نسبت دین با ارزش‌های لیبرال تقریباً به تعارض این دو قائلند و نهایتاً در ارتباط با پرسش از چیستی معیار روابط خارجی ایران، کماکان به مبارزه با امپریالیسم و استکبار جهانی پای می‌فشارند.

داوری در خصوص ماهیت دیدگاه‌های این دسته از انقلابیون مجال دیگری می‌طلبد منتها اینجا می‌توان به این نکته بسنده نمود که ایراد اصلی دیدگاه این افراد، در عدم دریافت صحیح از تحولات محیطی (به لحاظ انگیزشی و شناختی) و عدم احساس نیاز به تحول در ایدئولوژی انقلاب اسلامی و عدم توجه به ضرورت روزآمدسازی و افزون ساختن کارآمدی آن است و این امر بر اساس چارچوب تئوریک این مقاله نوعی آسیب پذیری در برابر دگماتیسم است و برای ایدئولوژی انقلاب اسلامی ایران چالش عمده‌ای به حساب می‌آید. چرا که این رویکرد به

ایدئولوژی انقلاب، آن را از مسیر منطقی، پویا و متضمن ارتباط با ریشه‌های انگیزشی و شناختی‌اش جدا ساخته و نهایتاً از صورت ایدئولوژی، به صورت دگماتیسم و جزم‌اندیشی رهنمون می‌شود.

اما دسته دوم از یک سو تحول مبانی انگیزشی ایدئولوژی انقلاب را دریافتند و سؤالات جدید را جدی گرفتند و از دیگر سو برای دادن پاسخ به این سؤالات آخرین تحولات شناختی را نیز لحاظ کردند. به همین جهت، نزد آنها ضرورت تحول در ایدئولوژی انقلاب و روزآمد سازی آن، به صورت یک نیاز پراهمیت ظاهر گردید.

نتیجه تلاش این دسته از حاملان ایدئولوژی انقلاب اسلامی پذیرش یک نظام فکری اصلاح‌طلبانه بوده است. هرگاه بخواهیم از بین پاسخ‌های متنوع که این نظام فکری به پرسش‌های جامعه عرضه می‌دارد، حد وسط را در نظر گرفته و یک تصویر بسیار اجمالی ارائه دهیم، باید عنوان کنیم که آنها در پاسخ به سؤال اول که ناظر بر حدود و ثغور «معقول» مشارکت دین در مدیریت اجتماعی - سیاسی جامعه است، برآنند که این مشارکت اصولاً در حوزه تعیین اهداف، ارزش‌ها و اصول مدیریت اجتماعی - سیاسی و یا حکومت‌داری است و تعیین روشها و اشکال مدیریت و حکومت اصولاً در حوزه علم و عقل است. در خصوص پرسش دوم یعنی شیوه تحقق آزادی، به اعتقاد این دسته راه نیل به این هدف در پذیرش ساز و کارهای مردمسالارانه و کنترل قدرت حکومت است. همچنین در مورد سؤال سوم با موضوع نسبت دین با ارزش‌های لیبرال، باور این افراد بر این است که دین با ارزش‌های لیبرال جز در موارد معدودی همچون آزادی‌های وسیع فردی قابل جمع است و نهایتاً در ارتباط با پرسش چهارم یعنی چیستی معیار رابطه ایران با کشورهای دیگر، از دیدگاه این دسته معیار معتبر در این خصوص منافع ملی است.

حال باید گفت که علیرغم مواضع فوق‌الذکر، حداقل بخشی از انقلابیون منسوب به این دسته دوم تحت تاثیر تحولات کشورهای دیگر از توجه کافی به مبانی انگیزشی و شناختی ویژه ایران باز مانده و برای غلبه بر چالش‌های موجود و یا ارایه پاسخ مناسب به سؤالات جدید، پاسخ‌هایی را طرح کرده‌اند که حاوی ایده‌هایی چون سکولاریسم و دموکراسی به سبک غرب است. در این ارتباط باز صرف نظر از داوری ماهوی در باب این ایده‌ها می‌توان بر مبنای تمهیدات نظری این تحقیق چنین استنباط کرد که طرح چنین مقولاتی، ایدئولوژی انقلاب اسلامی را در معرض از خود بیگانگی نظری قرار داده و ممکن است مسیر منطقی آن را دگرگون کند.

۲- عوامل پیدایش دگماتیسم و بیگانگی نظری و راهکارهای مقابله با آنها

این بخش از مقاله شامل دو بحث اساسی است؛ در بحث اول عوامل پیدایش دگماتیسم و بیگانگی نظری و در بحث دوم راهکارهای متصور برای جلوگیری از بروز این آسیب‌ها بررسی می‌شود. هر کدام از این دو بحث در دو سطح نظری و بررسی موردی، مورد توجه قرار خواهد گرفت.

الف - تأملات نظری

۱) عوامل پیدایش دگماتیسم و بیگانگی نظری

باید گفت بر اساس مطالعات و تأملات این پژوهش عوامل پیدایش دگماتیسم و بیگانگی نظری دو دسته‌اند: دسته اول، عوامل عینی و جامعه‌شناختی و دسته دوم عوامل ذهنی و اندیشه‌ای هستند.

الف) عوامل عینی و جامعه‌شناختی:

۱- الف) ورود جزم‌اندیشان و بیگانه‌اندیشان به جرگه اصحاب ایدئولوژی و بازتولید مناسبات جزو اندیشی و بیگانگی در قالب‌های ایدئولوژیک - توضیحاً باید گفت شاید نخستین خطری که اصحاب ایدئولوژی را تهدید می‌کند، باز کردن آغوش به روی افرادی است که ظاهراً ایدئولوژی آنها را می‌پذیرند ولی نگاه آنان به این ایدئولوژی نگاهی جزم‌اندیشانه و یا از موضع بیگانگی نظری است. ورود این افراد و احیاناً توسعه نفوذ آنها در مرحله بعد سبب می‌شود که ایدئولوژی از منطق خود خارج شده و از طریق قطع ارتباط با مبانی انگیزشی و شناختی خود، راه اصلاح و هدایت را به روی خود مسدود نماید.

۲- الف) تأثیر مناسبات قدرت - نقش این متغیر در ایجاد دگماتیسم و بیگانگی نظری را باید به نحو جداگانه ای طرح نمود. در ارتباط با دگماتیسم باید گفت به وجود آمدن پیوند استوار میان ایدئولوژی موجود از یک سو و اشکال مختلف قدرت و نفوذ عده‌ای از اصحاب ایدئولوژی از سوی دیگر از جمله عوامل پیدایش دگماتیسم است. روشن است که تمامی ایدئولوژی‌ها به طور طبیعی برای عده‌ای مقام، ثروت و منزلت ایجاد می‌کنند. چرا که در نظر عموم معتقدان به یک ایدئولوژی معین، کسانی که در فهم و عمل به این ایدئولوژی پیشرو می‌باشند، صلاحیت احراز موقعیت‌های اجتماعی مختلف را دارند. اما زمانی که مبانی انگیزشی و شناختی ایدئولوژی تغییر می‌یابد و تحول ایدئولوژیک الزامی می‌شود و ایدئولوژی زمان یک باید جرح و تعدیل یافته و به صورت ایدئولوژی زمان دو درآید، در این هنگام افرادی که موقعیت‌های اجتماعی فوق‌الذکر را بر اساس ایدئولوژی زمان یک تصاحب کرده‌اند موقعیت

خود را در خطر می‌بینند. چرا که موقعیت آنها مشروعیت سابق را از دست داده است. آنها در این وضعیت باید یکی از سه گزینه را انتخاب کنند. گزینه اول اینکه موقعیت خود را ترک کنند و جای خود را به افرادی بسپارند که پیشروان ایدئولوژی زمان دو به شمار می‌آیند. این گزینه در عمل کمتر اتفاق می‌افتد چرا که افراد به دلایل مختلف که جای بحث جداگانه دارد، حاضر به ترک داوطلبانه موقعیت‌های بالای اجتماعی خود نمی‌باشند. اما گزینه دوم این است که این افراد با کسب آگاهی کافی از تحولات به وجود آمده در مبانی ایدئولوژی زمان یک، خود سردمدار تحول ایدئولوژیک شوند و مشروعیت موقعیت خود را در زمان ایدئولوژی دو نیز حفظ کنند. این گزینه نیز کمتر اتفاق می‌افتد و یکی از دلایل این امر عبارت از این است که اصحاب برجسته مقام، ثروت و منزلت در هیأت حاکمه به خاطر درگیری با مسایل روزمره، برای آشنایی با چالش‌های اساسی فرصت چندانی در اختیار ندارند و به همین لحاظ است که تحول ایدئولوژیک معمولاً در میان افرادی اتفاق می‌افتد که در خارج از دایره قدرت حاکم قرار گرفته‌اند. نهایتاً گزینه سوم عبارت از این است که اصحاب قدرت (اعم از قدرت سیاسی، ثروت و منزلت) برای حفظ موقعیت اجتماعی خود با تحول ایدئولوژیک مبارزه کنند، تا از طریق حفظ ایدئولوژی زمان یک، مشروعیت موقعیت اجتماعی آنها نیز محافظت شود. گزینه سوم، گزینه‌ای است که معمولاً انتخاب می‌شود. ولی با توجه به اینکه تحول مبانی انگیزشی و شناختی غیر قابل مهار است، اقدامات این عده صرفاً ایدئولوژی را تبدیل به جزم‌اندیشی می‌کند. چرا که تحول ایدئولوژیک در خارج از چارچوب هیأت حاکمه به انجام می‌رسد و بحران مشروعیت قدرت حاکم افزایش می‌یابد.

نقش مناسبات قدرت در ایجاد بیگانگی نظری نیز آنجاست که بخشی از اصحاب ایدئولوژی که معمولاً خارج از هرم قدرت قرار گرفته‌اند، احساس می‌کنند که با جایگزینی اندیشه‌های ایدئولوژیک موجود با اندیشه‌های مد روز جهان می‌توانند قدرت را از دست رقیبان خویش خارج نموده و از آن خود کنند. در واقع چنین افرادی به این تحلیل‌گرایی یافته‌اند که اقتباس اندیشه‌هایی که نمود گفتمان مسلط جهانی هستند پایگاه اجتماعی آنها را توسعه خواهد داد. انجام این کار که با انگیزه کسب قدرت تحقق می‌پذیرد، ارتباط راستین ایدئولوژی را با مبانی انگیزشی و شناختی آن قطع می‌کند و اندیشه‌ای که به این صورت برای تحول ایدئولوژیک پیشنهاد می‌شود، محل تجلی بیگانگی نظری است.

۳- الف) قطع ارتباط اصحاب ایدئولوژی با محیط - در مواردی ممکن است پیدایش دگماتیسم و بیگانگی در میان اصحاب ایدئولوژی، به خاطر ضعف سیستم ارتباطی و یا عدم وجود ارتباط صحیح با تحولات پیرامون به وجود آید. روشن است که انسان‌ها رفتار خود را بر اساس تصورات خود از محیط تنظیم می‌کنند و اگر به خاطر عدم دریافت اطلاعات و یا

دریافت اطلاعات نادرست، تصورات شخص منطبق با واقعیات نباشد، رفتار منطقی و مطلوبی نیز مشاهده نخواهد شد. پس در پرتو این بحث جزم‌اندیشی و بیگانگی زمانی پدید می‌آید که افراد به خاطر عدم ارتباط صحیح با محیط، یا اطلاعی صحیح از تحول مبانی انگیزشی و شناختی ایدئولوژی خود ندارند (مورد دگماتیسم)، و یا فاقد اطلاعات صحیح در خصوص افتراقات بنیادی جامعه خویش با جوامع دیگر هستند (مورد بیگانگی). به همین لحاظ به ترتیب یا قادر به روزآمد سازی ایدئولوژی خود نیستند و ایدئولوژی آنها در اثر گذشت زمان به جزم‌اندیشی می‌گراید و یا قادر به عرضه پاسخ متناسب به تحولات پیش آمده نیستند و با ارایه اندیشه‌هایی که از آن مبانی انگیزشی و شناختی جوامع دیگر است، ایدئولوژی خود را به سوی بیگانگی می‌کشانند. البته باید تأکید کرد که به توجه به گسترش ارتباطات در جهان کنونی، حوزه عمل این متغیر افراد محدودی را دربرمی‌گیرد و تعمیم عملکرد این عامل چندان واقع‌بینانه نیست.

(ب) عوامل ذهنی و اندیشه‌ای:

۱- (ب) عدم پذیرش داوری عقل در خصوص درستی و یا کارآمدی ایدئولوژی -

چنانکه قبلاً گفته‌ایم تحول ایدئولوژی زمانی لازم می‌شود که تحول مبانی انگیزشی و شناختی آن به نحو منطقی تحول ایدئولوژی را ضروری سازد. بنابراین داشتن تفکر منطقی برای تشخیص این ضرورت، لازم می‌آید. این در حالی است که عده‌ای به ایدئولوژی از زاویه عقل، علم و منطق نگاه نمی‌کنند. بلکه آن را حقیقتی ازلی و ابدی می‌دانند. این تلقی از ایدئولوژی طبعاً رابطه ایدئولوژی را با مبانی انگیزشی و شناختی آن قطع می‌کند. ایدئولوژی مقدس می‌شود و در صورتی که نیازها و شناخت جامعه متحول شود، به جای اینکه ایدئولوژی به تبع آنها متحول شود، نیازها و شناخت جامعه برای عقب‌نشینی و هماهنگ ساختن خود با مقتضیات ایدئولوژی تحت فشار قرار می‌گیرند و این در حقیقت همان چیزی است که از آن به تبدیل ایدئولوژی به دگماتیسم یاد کرده‌ایم.

وضعیت فوق‌الذکر حاکی از وجود یک سلسله پیش فهم‌های نادرست در باب ایدئولوژی است و این پیش فهم‌ها در تبدیل ایدئولوژی به جزم‌اندیشی نقشی بسیار مهم ایفاء می‌کند. این عامل علی‌الخصوص در ایدئولوژی‌های مذهبی مجال ظهور پیدا می‌کند. چرا که ایدئولوژی‌های مذهبی به طور طبیعی در ارتباط با متون مقدس می‌باشند. به همین لحاظ اجتهاد کردن و دخیل ساختن متغیر مقتضیات زمان در فهم این متون و ارائه تفاسیر جدید سریعاً ممکن است با اموری چون بدعت، تحریف و التقاط یکی انگاشته شود و با واکنش‌های تند مواجه گردد. اما بر اساس مطالعاتی که به انجام رسیده است به قوت می‌توان از این ایده دفاع کرد که

ایدئولوژی‌های مذهبی و در یک سطح وسیع‌تر فهم ما از تمام متون مذهبی دارای یک سلسله مبانی انگیزشی و شناختی می‌باشند و در صورتی که این مبانی متحول شوند، ایدئولوژی و فهم مذهبی ما نیز دگرگون خواهد شد و حتی ایستادگی در مقابل این دگرگونی و تحول است که خود خلاف ایمان مذهبی و ضرورت تسلیم ما در مقابل آخرین دریافت و درک موجود از حقایق دینی است (سروش، ۱۳۷۵ ب).

اما در خصوص ارتباط این متغیر با پیدایش بیگانگی باید گفت هرگاه در مورد تناسب اندیشه‌های اقتباس شده نگرشی انتقادی وجود داشته و با روش‌های تجربی و یا تفسیری میزان تناسب آنها با شرایط مختلف جامعه سنجیده شود، افتراقات احتمالی آشکار می‌شوند و مرز اقتباس‌های متناسب و اقتباس‌های نامتناسب روشن می‌شود. اما مسئله این است که به جای این رویکرد، آنچه اتفاق می‌افتد عبارت از این است که با امعان نظر به یک سلسله تشابهات، تفاوت‌های احتمالی نادیده می‌ماند و به خاطر این خطای روش شناختی، آرام آرام بیگانگی نظری جای تناسب ایدئولوژیک را پر می‌کند.

۲- ب) گرایش ذهنی به ثبات و پرهیز از دگرگونی - گرایش ذهنی به حفظ ثبات ایدئولوژی موجود و یا گرایش به انتقال تمام عیار اندیشه‌های جوامع دیگر نیز در پاره‌ای موارد از جمله عوامل دگماتیسم یا بیگانگی است. این متغیر به خاطر ترس از اشتباه ایجاد می‌شود. در خصوص نحوه تاثیر این عامل در ایجاد دگماتیسم می‌توان گفت هرگاه فرد ایدئولوژیک به این جمع‌بندی برسد که ایدئولوژی او، به لحاظ انگیزشی و شناختی حداقل در پاره‌ای موارد نیازمند جرح و تعدیل است، این شخص برای انجام جرح و تعدیل فوق‌الذکر علاوه بر اینکه تحت فشار منافع فردی و گروهی، عواطف، ترس از عکس‌العمل‌های شدید و... قرار خواهد گرفت، تحت فشار این وسوسه ذهنی نیز خواهد بود که شاید اشتباه می‌کند و یا اینکه اگر به تغییر مواضع ایدئولوژیک دست بزند ممکن است خسارات جبران‌ناپذیری بار آید. این تردید و وسواس ذهنی اراده او را در جرح و تعدیل مواضع ایدئولوژیک خود گرفتار تزلزل می‌کند.

در واقع، حداقل ذهن عده‌ای از افراد به حفظ ثبات گرایش دارد و این افراد برای تحول ایدئولوژیک نیازمند غلبه بر این گرایش ذهنی خویش هستند. بدیهی است در صورتی که این گرایش فرد را از جرح و تعدیل ایدئولوژی خویش بازدارد، در حقیقت وی را به دام جزم‌اندیشی انداخته است. بنابراین، روزآمد سازی ایدئولوژی علاوه بر اینکه نیازمند شهامت و نترسیدن از واکنش‌های منفی، باز نگهداشتن دروازه‌های ذهن به روی اطلاعات درست و به هنگام، مبارزه با میل درونی نسبت به حفظ وضع موجود به خاطر پیوند ایدئولوژی موجود با منافع فرد و عدم تقدیس ناموجه ایدئولوژی است، در عین حال نیازمند غلبه بر ترس از احتمال

خطا است. البته این سخن به معنای تغییر بی‌پروای ایدئولوژی و دگرگون سازی بی‌محابای آن بدون داشتن دغدغه صحت و اصالت آن نیست، بلکه به این معناست زمانی که بر اساس بررسی‌های دقیق، تحول مبانی انگیزشی و شناختی یک ایدئولوژی احراز می‌شود، نباید ترس از اشتباه موجب محافظه‌کاری شود. چرا که خسارت این امر که ناظر بر پیدایش جزم‌اندیشی است به نظر می‌رسد بسیار بیشتر از خسارت اشتباهات احتمالی ما بعد از بررسی‌های دقیق است. بدین ترتیب، برای جلوگیری از پیدایش این عارضه، باید ضمن لحاظ احتیاطات لازم، برای تحول ایدئولوژیک اقدام کرد و مسئولیت خطاهای خویش را نیز پذیرفت.

در خصوص نحوه تاثیر این متغیر در ایجاد بیگانگی نیز موضوع روشن به نظر می‌رسد. اگر اصحاب ایدئولوژی به افتراقات جوامع دیگر با جامعه خویش آگاه باشند ولی احساس کنند که دستکاری در اندیشه اقتباسی ممکن است کلیت آن را مخدوش نماید. بر همین اساس از جرح و تعدیل اندیشه اقتباسی خودداری کنند، احتمال بروز عارضه بیگانگی افزایش خواهد یافت. از همین رو، برای ممانعت از پیدایش این عارضه، وجود شهامت در تفکر نظری و داشتن جرات نوآوری و ابتکار در زمینه‌هایی که به دلیل افتراقات موجود، در اندیشه‌های دیگران تناسب لازمه برای رویارویی با شرایط اختصاصی ما نیست، یک شرط اساسی است

۲) راه‌کارهای مقابله با دگماتیسم و بیگانگی نظری

راه‌کارهای متصور برای این دو موضوع در دو سطح قابل طرح است: یکی در سطح فردی و گروهی و دیگری در سطح حاکمیت سیاسی.

الف) سطح فردی و گروهی - این سطح راه‌کارهایی را شامل می‌شود که یک فرد و یا گروه می‌تواند از آنها برای مقابله با جزم‌اندیشی یا بیگانگی استفاده کند. این راه‌کارها طبعاً معطوف به خنثی ساختن عوامل جزم‌اندیشی یا بیگانگی می‌باشند و به همین لحاظ با عوامل طرح شده در قسمت قبلی این گفتار متناظر می‌باشند.

۱ - الف) ضرورت کنترل ارتباط با جزم‌اندیشان و بیگانه‌اندیشان موجود - برای اجتناب از جزم‌اندیشی و بیگانگی، حداقل عدم ائتلاف استراتژیک با این افراد و عدم استفاده از آنان در جاهایی که ممر تحول ایدئولوژیک است، ضرورت دارد.

۲ - الف) ضرورت کنترل نسبت خویشان با مناسبات قدرت - افراد و گروه‌های مختلف همواره باید ایده‌های خود را در معرض آزمون‌های معرفت‌شناسانه قرار دهند و این سؤال را به نحو مستمر از خود بنمایند که چرا به این ایده‌ها باور دارند؟ و سپس صحت و

سقم پاسخ‌های خود را بسنجند.^۱ هرگاه نتیجه آزمون‌های مزبور عبارت از این باشد که افراد و گروه‌های فوق‌الذکر به خاطر مناسبات قدرت بر چنین ایده‌هایی پای می‌فشارند، باید برای پرهیز از جزم‌اندیشی و بیگانگی، در نظام ایدئولوژیک خود تجدیدنظر کنند. اهمیت این موضوع به حدی است که مناسب است افراد، وقت ویژه و گروه‌های اجتماعی - سیاسی همچون احزاب و غیره تیم ویژه‌ای برای انجام منضبط و روشمند این کار اختصاص دهند.

۳-الف) بسط ارتباطات فکری - توسعه ارتباطات فکری سبب آشنایی بیشتر با تحولات انگیزشی و شناختی و همچنین ماهیت پاسخ‌های مورد انتظار می‌شود. آشکار است که این موضوع تحول ایدئولوژیک و تحقق صورت سنجیده را تسهیل می‌کند.

۴-الف) تقویت عقل‌گرایی و آزاداندیشی - ایدئولوژی را باید در پرتو عقل فهمید و عنداللزوم در پرتو عقل به جرح و تعدیل آن اقدام کرد. منظور از عقل‌گرایی، پذیرش عقلانیت انتقادی و گسترش حوزه داوری‌های روشمند است.

۵-الف) ضرورت کنترل گرایش ذهنی به ثبات - در واقع چنانکه قبلاً اشاره کردیم هر چند اقدام برای تحول ایدئولوژیک کاری حساس، نیازمند تخصص و دارای ضوابط و منطق ویژه خویش است^۲ و بویژه در ارتباط با ایدئولوژی‌های مذهبی، چالش‌های دیگری چون تحریف و التقاط نیز باید در همین زمینه مهار شوند، اما حساسیت و سختی کار نباید موجب هراس افراطی و عدم پرداختن به این کار بسیار با اهمیت گردد.

ب) سطح حاکمیت سیاسی - چنانکه ملاحظه شد راهکارهایی که در سطح فردی و گروهی مطرح شدند، راهکارهایی هستند که در صورت انجام به مقابله با جزم‌اندیشی و بیگانگی می‌انجامند، اما این در صورتی است که این افراد و یا گروه‌ها اراده لازم را برای مقابله با این عارضه‌های فکری داشته باشند و به یک عبارت دیگر اتخاذ این راه‌کارها و تأثیرگذاری آنها بستگی به میل و اراده افراد و یا گروه‌های مزبور دارد. در عین حال اگر افراد و گروه‌های مزبور از اتخاذ این راهکارها امتناع کنند، مضرات آن دامن خود آنها را می‌گیرد. اما بحث

^۱ - روشن است که افراد و گروه‌های مختلف برای ایده‌های خود توجیه منطقی می‌آورند. اما این توجیه منطقی ضرورتاً با واقعیت انطباق ندارد و گاهی صرفاً پوششی بر تأثیر مناسبات قدرت است که افراد یا گروه‌ها به طور آگاهانه یا ناخودآگاه به آن متوسل می‌شوند. از این رو آزمون میزان انطباق توجیهات منطقی با واقعیات بیرونی ضرورت دارد. در این زمینه روش‌های خاصی نیز وجود دارد. از جمله رجوع کنید به: قریشی، ۱۳۸۱ الف: ۵۷-۵۱.

^۲ - در خصوص ضوابط و روش تحول صحیح یک ایدئولوژی حداقل بر اساس بررسی‌های اولیه این پژوهش منابع زیادی وجود ندارد. در عین حال برای ملاحظه یک کار مرتبط با موضوع که در زمینه ضوابط و روش تحول و بازسازی اندیشه دینی به رشته تحریر درآمده است مراجعه فرمایید به: قریشی، ۱۳۸۱ ب.

حاکمیت سیاسی متفاوت است. در بحث حاکمیت سیاسی اتخاذ این راه‌کارها برای پیشگیری از پیدایش جزم‌اندیشی و بیگانگی ضرورت بیشتری دارد و نباید عمل به آنها را تابع میل و اراده حاکمیت نمود. چرا که در صورتی که جزم‌اندیشی و بیگانگی در سطح حاکمیت سیاسی پدیدار شود، مضرات آن غیر از گروه حاکمه، دامن مردم را نیز می‌گیرد. به همین لحاظ غیر از توصیه گروه حاکم به اتخاذ راه‌کارهای فوق‌الذکر (در مقام یک گروه)، باید راه‌کاری یافت که به حاکمیت سیاسی مصونیت بیشتر در برابر آفت جزم‌اندیشی و بیگانگی اعطا نماید.

بر اساس تأملات این پژوهش مناسب‌ترین راه‌کار برای این مسأله، تقویت ساز و کارهای مردم‌سالارانه است. چرا که ساز و کارهای مزبور مجال «نظارت»، «شناسایی» و «تضمین» مورد نیاز در این زمینه را توأم با یکدیگر فراهم می‌کند.

توصیحاً باید گفت در یک شرایط سیاسی دموکراتیک، هیأت حاکمه زیر ذره‌بین روشنفکران، مطبوعات، احزاب رقیب، گروه‌های ذی‌نفوذ و دیگر نیروهای سیاسی فعال قرار دارد و از طریق این نظارت کاستی‌های آن شناسایی و برجسته می‌شوند. در این شرایط، به احتمال قوی جزم‌اندیشی و یا بیگانگی به مثابه یک کاستی و عیب ایدئولوژیک، از چشم نیروهای سیاسی موجود پنهان نمی‌ماند و علنی شدن آن نهایتاً رأی مردم را تحت تأثیر قرار می‌دهد. رأی مردم نیز به نوبه خود می‌تواند قدرت را از دست جزم‌اندیشان و بیگانه‌اندیشان به در آورده و به گروه دیگری که از این عیب مبرا هستند بسپارد.

بنابر مراتب فوق، زمانی که تحول ایدئولوژیک لازم می‌آید، حاکمیت سیاسی (و نه لزوماً هیأت حاکمه) در نظام‌های دموکراتیک کمتر از نظام‌های غیردموکراتیک از آفت جزم‌اندیشی و بیگانگی آسیب می‌بینند. چرا که این آفات در صورت پیدایش، به سرعت از سوی اپوزیسیون شناخته می‌شوند و الزامی بودن تحول ایدئولوژیک و لزوم تحقق شکل صحیح، با توجه به قدرت رأی مردم تضمین می‌شود. به همین لحاظ تاریخ نظام‌های دموکراتیک نشانگر تحول و بازسازی مستمر و متناسب ایدئولوژیک و مصونیت از عارضه‌های جزم‌اندیشی و بیگانگی است. هر چند که احتمال مصونیت از این عوارض هیچ‌گاه به نقطه صفر نمی‌رسد.

ب - بررسی موردی ایدئولوژی انقلاب اسلامی ایران

متناسب با مبحث تئوریک این بخش در این قسمت نیز باید به دو سؤال پاسخ بگوییم. اما سؤالات این قسمت بالطبع مصداقی خواهند بود. یکی از این دو سؤال عبارت از این است که چرا نزد برخی از نیروهای انقلاب اسلامی، ایدئولوژی به جزم‌اندیشی و یا بیگانگی مبدل شده است؟ و سؤال دوم عبارت است از اینکه چگونه می‌توان ایدئولوژی انقلاب اسلامی را از جزم‌اندیشی و بیگانگی محافظت نمود؟

(۱) عوامل بروز چالش‌های جزم‌اندیشی و بیگانگی برای ایدئولوژی انقلاب اسلامی:

با تکیه بر مبانی نظری طرح شده، عوامل مختلف را می‌توان در بروز پدیده‌های جزم‌اندیشی و بیگانگی در میان بخشی از نیروهای انقلاب دخیل دانست. در عین حال باید تأکید کرد که نیروهایی که نسبتی با جزم‌اندیشی و یا بیگانگی یافته‌اند، نوعاً متکثرند و عوامل تأثیرگذار برای بروز جزم‌اندیشی و یا بیگانگی نزد هر کدام از آنها نیز عموماً متفاوت است. حال سعی می‌کنیم با برشمردن عوامل تأثیرگذار در این عرصه، به نیروهایی که تحت تأثیر هر کدام از این عوامل قرار گرفته‌اند، اشاره‌ای کرده و برای روشن شدن مسأله توضیحاتی را ارائه دهیم. ضمن اینکه برای زدودن حساسیت سیاسی مسأله، از متهم کردن فرد و یا گروهی خاص خودداری خواهیم کرد.

(الف) ورود نیروهای جزم‌اندیش و بیگانه اندیش به صف انقلابیون از سال‌های اولیه پیروزی انقلاب و توسعه نفوذ آنها - چنانکه قبلاً اشاره کردیم انقلاب اسلامی به لحاظ تئوریک حاصل تکوین ایدئولوژی «تفسیر انقلابی از اسلام شیعی» بود. اما بعد از پیروزی انقلاب بنا به عواملی که جای بحث جداگانه دارد، افرادی که چندان نسبتی با این ایدئولوژی نداشتند، برخی از مصادر امور را در دست گرفتند (حاضری، ۱۳۷۷: ۱۴۲-۱۴۰). این افراد هر چند در دهه اول انقلاب نیز مشکلاتی را فراهم کردند، اما تأثیر اساسی آنها در دهه دوم انقلاب و بعد از آن آشکارتر شد. چرا که در این دوره از یک سو حداقل در سطحی رسمی، پویایی ایدئولوژی انقلاب را با مشکلاتی مواجه ساختند و از سوی دیگر با توجه به توسعه نفوذ آنها، امکان مهار آنان نیز آن چنانکه در دهه اول رواج داشت، از بین رفته بود.

(ب) تأثیر مناسبات قدرت - این متغیر نیز در افراد و گروه‌هایی از انقلابیون تأثیر نهاد که یا از ناحیه حمل ایدئولوژی انقلاب به موقعیت‌های ویژه دست یافته بودند و تحول ایدئولوژیک به طور طبیعی موقعیت‌های آنان را در معرض مخاطره قرار می‌داد. و یا اینکه به هر دلیلی در هرم قدرت موقعیت مورد انتظار خود را نیافته بودند و گمان می‌کردند با اخذ اندیشه‌های مد روز می‌توانند با تکیه بر پایگاه اجتماعی این اندیشه‌ها در هرم قدرت به جایگاه مطلوبی برسند.

(ج) ارتباطات محدود - بخشی از نیروهای انقلاب نیز به دلیل فقدان وسعت دید و محدودیت ارتباطات فکری و یا تحت تأثیر القانات گروه‌های دیگر یا در منظومه فکری خویش جایی برای تحول ایدئولوژیک قایل نشدند و یا برای تحول ایدئولوژیک اندیشه‌های نامتناسب را اقتباس کردند.

(د) بی‌اعتنایی به داوری‌های عقلی - افرادی نیز یا به ایدئولوژی انقلاب نگاهی جزم‌اندیشانه داشته‌اند و یا در مواجهه با اندیشه‌های غربی آنها را جهانی انگاشته و از اعمال

نگرش انتقادی و بررسی روشمند برای کنترل میزان تاثیر شرایط اختصاصی غرب در شکل‌گیری آنها بازمانده اند. این رویکردها نیز در زمان ضرورت تحول ایدئولوژیک، به جدی شدن چالش جزم‌اندیشی و عارضه بیگانگی کمک کرده است.

ه) **گرایش ذهنی به ثبات** - به نظر می‌رسد ترس از احتمال اشتباه و وارد شدن لطمات اساسی به ایدئولوژی انقلاب و یا اندیشه‌های اقتباسی نیز، در پاره‌ای دیگر از نیروهای انقلاب، در جهت سوق دادن آنها به جزم‌اندیشی و یا بیگانگی مؤثر افتاده است. البته تأثیر این متغیر در مقایسه با متغیرهای دیگر ظاهراً کمتر بوده است.

۲) راه‌کارهای ایمن‌سازی ایدئولوژی انقلاب اسلامی از آفت جزم‌اندیشی و بیگانگی:

بر اساس تأملات نظری عنوان شده، راه‌کارهای موضوع این قسمت از بحث را باید در سطح فردی و گروهی از یک سو و سطح حاکمیت سیاسی از سوی دیگر به تفکیک مورد توجه قرار داد.

الف) سطح فردی و گروهی - راه‌کارهای این سطح در واقع ترجمان موردی همان مواردی است که در قسمت تأملات نظری، در ردیف ذریب‌بدانها پرداخته شده است. این موارد شامل ضرورت کنترل ارتباطات با جزم‌اندیشان و بیگانه‌اندیشان، ضرورت کنترل نسبت خویشتن با مناسبات قدرت، بسط ارتباطات فکری، تقویت عقل‌گرایی و آزاداندیشی و نهایتاً کنترل گرایش ذهنی به ثبات می‌باشد که در اینجا برای پرهیز از تکرار مطالب از توضیح اضافی پرهیز می‌شود. تنها اضافه می‌کنیم که افراد و گروه‌هایی که خواهان تداوم حیات فکری و عملی انقلاب و تحقق اهداف و آرمان‌های آن می‌باشند باید ضرورت عمل به این راه‌کارها را جدی بگیرند. چرا که آفت دگماتیسم و بیگانگی، در عین حال که قابل کنترل است، آفت مهلکی است و در صورت رشد قادر است توانایی ایدئولوژی انقلاب را برای همزیستی با مقتضیات زمان و تحول یافته‌های علمی و عقلی کاهش داده و به تدریج جاذبه آن را نزد عموم اصحاب اندیشه از میان بردارد. مضحک این است که این وضعیت نوعی نقض غرض نیز خواهد بود. چرا که انقلابی که در مبارزه با تحجر و جزم‌اندیشی از یک سو و در جدال با خودبستگی و بیگانگی از سوی دیگر به پیروزی رسیده است، این خطر وجود دارد که در صورت عدم مدیریت بهینه اوضاع، سرانجام مغلوب همین دو چالش دیرینه گردد. ایدئولوژی در وضعیت منطقی و بالنده‌اش، همچون درختی است که هر چند ریشه در گذشته دارد اما هر سال شاخه‌ها، برگها و میوه‌های جدید می‌دهد و سرزندگی و شادابی مجدد می‌یابد. اما جزم‌اندیشی و بیگانگی چونان دو درخت خشکیده‌اند که یکی میوه‌های خشک به جای مانده از سال‌ها قبل، هنوز بر سر شاخه‌های باقی است و دیگری را بر سر شاخه‌های میوه‌هایی عاریتی بسته‌اند.

ب) **سطح حاکمیت سیاسی** - چنانکه در قسمت نظری گفته شد، نظر به اهمیت و ضرورت حصول اطمینان از مصونیت حاکمیت سیاسی در برابر جزم‌اندیشی و بیگانگی، نمی‌توان در خصوص افراد یا گروه‌هایی که دست اندرکار مدیریت جامعه می‌باشند و به نوعی گرفتار جزم‌اندیشی و یا بیگانگی شده‌اند، صرفاً به پند و اندرز و توصیه به رعایت راه‌کارهای مقابله با این پدیده تکیه کرد. از این‌رو در قسمت مزبور راه‌کار مقابله با جزم‌اندیشی و بیگانگی در این سطح را گسترش ساز و کارهای مردم‌سالارانه معرفی کردیم. در ارتباط با ایمن‌سازی ایدئولوژی انقلاب اسلامی در سطح حاکمیت سیاسی نیز گسترش مناسبات مردم‌سالارانه ضرورت دارد. اما از آن جهت که ساز و کارهای مورد نظر برای مردم‌سالاری انواع مختلف دارد، به نظر می‌رسد مناسب‌ترین و در عین حال عملی‌ترین ساز و کار برای این موضوع، ساز و کار مردم‌سالاری دینی است. در این گفتار فرصت تعیین و تدقیق شاخص‌های این نوع مردم‌سالاری که در مقایسه با مردم‌سالاری لیبرال، نوع متعالی مردم‌سالاری است، وجود ندارد. از این‌رو صرفاً به این بسنده می‌کنیم که در مردم‌سالاری دینی انتخاب زمامداران در صلاحیت مردم است و در عین حال زمامداران موظفند اصل «ضرورت عدم مغایرت حکمرانی با کتاب و سنت» را رعایت کنند. روشن است که برقراری کلیت این نظام نیز بر اساس رأی مردم عملی می‌شود. این مردماند که زمامداران را انتخاب می‌کنند و ضمن واگذاری حق حکمرانی به آنها، حق عدول از موازین دینی را از آنان سلب می‌نمایند.

در هر حال به نظر می‌رسد «توسعه» و «تعمیق» ساز و کار مردم‌سالاری دینی مناسب‌ترین راه‌کار برای مقابله با چالش جزم‌اندیشی و بیگانگی در سازواره ایدئولوژی انقلاب اسلامی در سطح حاکمیت سیاسی است. چرا که در صورت گسترش این ساز و کار، به تدریج با رأی مردم بسیاری از جزم‌اندیشان و بیگانه‌اندیشان از مصادر امور بر کنار می‌شوند و افرادی جایگزین آنها می‌شوند که به ضرورت نوسازی سنجیده ایدئولوژی انقلاب در برابر مقتضیات عصر متعهد باشند. در عین حال این جابجایی ممکن است به مثابه ضمانت اجرای راه‌کارهای پنجگانه‌ای که در سطح فردی و گروهی مطرح هستند، عمل کند و حداقل بخشی از نیروهای دستخوش دگماتیسم و بیگانگی نظری را وادار به تحول فکری نماید.

نتیجه

هدف از تحریر این مقاله، بررسی فرایند پیدایش دگماتیسم و بیگانگی نظری، عوامل و راه‌کارهای مقابله با این چالش‌ها در ارتباط با ایدئولوژی‌های سیاسی و به نحو موردی در ارتباط با ایدئولوژی انقلاب اسلامی بود. حاصل این بررسی را می‌توان در سه نکته خلاصه کرد:

- ۱- دگماتیسم زمانی پدید می‌آید که مبانی انگیزشی و شناختی یک ایدئولوژی متحول می‌شود، و به همین لحاظ تحول در خود ایدئولوژی را ضروری می‌سازد. در این شرایط هرگاه ایدئولوژی متحول نشود، تبدیل به دگماتیسم خواهد شد. بیگانگی نظری نیز هنگامی است که در شرایط فوق‌الذکر افراد، اصل ضرورت تحول را می‌پذیرند اما برای تحول، اندیشه‌هایی را اقتباس و پیشنهاد می‌کنند که تناسب منطقی و جامعه شناختی با نیازهای موجود ندارد. در ارتباط با ایدئولوژی انقلاب اسلامی نیز از دهه دوم انقلاب به این سو، نزد برخی از انقلابیون، ایدئولوژی انقلاب گرفتار آفت دگماتیسم و یا بیگانگی نظری شده است.
- ۲- عوامل پیدایش دگماتیسم و بیگانگی شامل پنج متغیر (۱) ورود جزم‌اندیشان و بیگانه اندیشان به جرگه انقلابیون (۲) تأثیر مناسبات قدرت (۳) محدودیت ارتباطات (۴) عقل‌گریزی و (۵) گرایش ذهنی به ثبات است. این پنج متغیر، ایدئولوژی انقلاب اسلامی را نیز در برابر دگماتیسم و بیگانگی آسیب‌پذیر ساخته است.
- ۳- راه‌کار مقابله با دگماتیسم و بیگانگی در سطح فردی و گروهی ناظر بر کنترل پنج متغیر فوق‌الذکر و در سطح حاکمیت سیاسی گسترش ساز و کارهای مردمسالارانه می‌باشد. برای ایمن‌سازی ایدئولوژی انقلاب اسلامی نیز در سطح فردی و گروهی کنترل متغیرهای پنجگانه مذکور مورد نیاز بوده و در سطح حاکمیت سیاسی توسعه و تعمیق ساز و کارهای مردم‌سالاری دینی ضرورت دارد.

منابع و مأخذ:

الف. فارسی:

- ۱- اخوان مفرد، حمیدرضا (۱۳۸۱)، ایدئولوژی انقلاب ایران، تهران، معاونت پژوهشی پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی.
- ۲- اسپرینگز، توماس (۱۳۷۷)، فهم نظریه سیاسی، ترجمه فرهنگ رجایی، تهران: آگاه.
- ۳- افتخاری، قاسم (۱۳۷۰)، تقریرات درس «اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم»، دوره کارشناسی علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، نیمسال دوم، ۷۰-۱۳۶۹.
- ۴- بازرگان، مهدی (۱۳۷۷)، بعثت (۱)، تهران، شرکت سهامی انتشار.
- ۵- بشیریه، حسین (۱۳۷۲)، انقلاب و بسیج سیاسی، تهران: دانشگاه تهران
- ۶- بشیریه، حسین (۱۳۸۱)، آموزش دانش سیاسی. تهران: موسسه نگاه معاصر
- ۷- حاضری، علی محمد (۱۳۷۷)، «فرایند بالندگی ایدئولوژی انقلاب اسلامی»، فصلنامه متین، شماره ۱.
- ۸- رضوی، محمد (۱۳۷۰)، تقریرات درس «اندیشه سیاسی در غرب (ب)»، دوره کارشناسی علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، نیمسال دوم ۷۱-۱۳۷۰.
- ۹- زیباکلام، صادق (۱۳۷۵)، مقدمه بر انقلاب اسلامی، تهران: روزبه.

- ۱۰- سروش، عبدالکریم (۱۳۷۵ الف)، فربه‌تر از ایدئولوژی، چاپ چهارم، تهران: صراط.
- ۱۱- _____ (۱۳۷۵ ب)، قبض و بسط تئوریک شریعت، چاپ پنجم، تهران، صراط.
- ۱۲- شارون، جوئل (۱۳۸۵). ده پرسش از دیدگاه جامعه‌شناسی. ترجمه منوچهر صبوری. تهران: نشر نی
- ۱۳- شریعتی، علی (۱۳۷۵)، اسلام شناسی (۱)، مجموعه آثار شماره ۱۶، چاپ سوم، تهران، قلم.
- ۱۴- طالقانی، محمود (بی‌تا)، اسلام و مالکیت در مقایسه با نظامهای اقتصادی غرب، [پی‌ام، بی‌ن].
- ۱۵- علیزاده، عبدالرضا و همکاران (۱۳۸۵). جامعه‌شناسی معرفت. چاپ دوم. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه
- ۱۶- عمید زنجانی، عباسعلی (۱۳۷۵)، انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ۱۷- قریشی، فردین (۱۳۸۴)، بازسازی اندیشه دینی در ایران. تهران: قصیده سرا
- ۱۸- _____ (۱۳۸۱ الف)، «جهانی شدن و تحول در تصور ما از خویشتن»، فصلنامه مطالعات ملی، شماره ۱۱.
- ۱۹- _____ (۱۳۸۱ ب)، «تحریر و تبیین بازسازی اندیشه دینی»، ماهنامه آفتاب، شماره ۲۱.
- ۲۰- گلوور، دیوید و همکاران (۱۳۸۳). جامعه‌شناسی معرفت و علم. ترجمه شاپور بهیان و همکاران. تهران: سمت
- ۲۱- مانهایم، کارل (۱۳۵۵)، ایدئولوژی و اوتوپیا، ترجمه فریبرز مجیدی، تهران، دانشگاه تهران.
- ۲۲- محمدی، منوچهر (۱۳۷۲)، تحلیلی بر انقلاب اسلامی، تهران، امیرکبیر.
- ۲۳- معدل، منصور (۱۳۷۷)، «نظریه‌های انقلاب (کوشش برای تطبیق با انقلاب اسلامی)»، ترجمه محمدسالار کسرابی، فصلنامه متین، شماره ۱، زمستان ۱۳۷۷.
- ۲۴- وینسنت، آندرو (۱۳۷۸)، ایدئولوژی‌های مدرن سیاسی، ترجمه مرتضی نایب‌فر، تهران: ققنوس.
- ۲۵- همیلتون، ملکلم (۱۳۸۱)، جامعه‌شناسی دین. ترجمه محسن ثلاثی. چاپ دوم. تهران: تیبان.

ب. انگلیسی:

1. Irfani, Suroosh (1983). *Iran's Islamic Revolution: popular liberation or Religious Dictatorship?*. London: Z.